

بازدارندگی در دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی: جایگاه، ابعاد و کارآمدی

تاریخ دریافت مقاله :	۱۲/۵/۲۶	جهانگیر کرمی
تاریخ تأیید مقاله :	۱۲/۶/۱۷	دکترای روابط بین‌الملل
صفحات مقاله :	۳۶ - ۹	و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

بازدارندگی به عنوان یک اصل اساسی در دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی، برداری از اهداف را نشانه رفته‌است که از "تأمین امنیت روزمره" شروع می‌شود و به "جلوگیری از جنگهای متعارف" از سوی ارتشهای عربی می‌رسد و سرانجام به "ممانعت از جنگ غیرمتعارف و وادارکردن مسلمانان منطقه به پذیرش موجودیت رژیم صهیونیستی" ختم می‌شود. اما این بازدارندگی صرفاً در جلوگیری از جنگهای متعارف به موفقیت‌هایی رسیده و در وضعیت جلوگیری از تهدیدات روزمره و نیز ناگزیرساختن کشورهای منطقه به شناسایی اسرائیل، با وجود برخی دستاوردهای محدود، نتوانسته است دستاوردهای چشمگیری داشته باشد. در این مقاله با هدف بررسی این سه وضعیت، نخست مبحث نظری مفهوم بازدارندگی ارائه شده، سپس دکترین استراتژیک اسرائیل مطرح و جایگاه اصل بازدارندگی و ابعاد و سطوح آن مورد بررسی قرار گرفته است و در پایان نیز به کندوکاو درباره کارآمدی این اصل برای رژیم صهیونیستی در سطوح سه‌گانه پرداخته شده‌است.

““““““

کلید واژگان

دکترین استراتژیک، رژیم صهیونیستی، بازدارندگی، فلسطین، حزب‌الله لبنان

مقاله حاضر، دستاورد طرح تحقیقاتی "دکترین امنیتی رژیم صهیونیستی" است که در پژوهشکده علوم دفاعی انجام شده‌است.

E_mail : Jahangir-Karami @ yahoo.com

مقدمه

بازداشتن سایر دولتها از انجام اقدامات نظامی و پرهزینه جلوه دادن اقدام آنها امری است که در پس هر تلاشی برای افزایش قدرت نظامی نهفته است. از این رو، بارها شنیده می‌شود که وزرای دفاع اعلام می‌کنند هدف از خریدهای نظامی، تولید تجهیزات و تأمین تسلیحات، بازدارندگی دشمن از حمله و تهدید امنیت ملی است. برخی دولتها پا را فراتر نهاده و اقدامات نظامی تجاوزگرانه خود را نیز با عناوین حمله پیشگیرانه و پیشدستانه، به نوعی بازدارندگی قلمداد می‌کنند؛ اگرچه، به هیچ‌وجه چنین اقداماتی در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته نشده‌اند.

رژیم صهیونیستی به دلیل ماهیت اشغالگری، مجموعه‌ای از محدودیت‌های جمعیتی، جغرافیایی، اقتصادی و محیطی، و "وجودی" دانستن تهدیدات، از همان ابتدای شکل‌گیری، بازدارندگی را به عنوان اصل اساسی دکترین استراتژیک خود قرار داده و کوشیده‌است تا آن را در سطوح مختلف اعمال نماید. اینکه ساختار منطقی این اصل در دکترین مزبور چگونه است، دارای چه ابعاد و سطوح مختلفی است، و چه دستاوردهایی برای رژیم صهیونیستی داشته و با چه ناکامی‌هایی روبه‌رو شده‌است، از پرسشهایی هستند که در این مقاله به پاسخی برای آنها خواهیم رسید. اما پرسش اصلی آن است که هدف اصلی بازدارندگی در دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی چیست و چرا این هدف محقق نشده‌است؟

فرضیه نگارنده آن است که «هدف اصلی بازدارندگی در رژیم صهیونیستی آن است که کشورهای مسلمان منطقه را به این نتیجه برساند که امکان نابودی و یا ضربه‌ای اساسی به آن وجود ندارد و از این رو آنان چاره‌ای جز پذیرش موجودیت این کشور و به رسمیت شناختن آن ندارند. اما از آنجا که مسئله فلسطین بیش از آنکه موضوعی برای معامله دولتها باشد، به امری ایدئولوژیک و حیثیتی برای اعراب و مسلمانان تبدیل شده‌است، قدرت بازدارندگی رژیم صهیونیستی صرفاً برخی دولتها را آن هم در حد قراردادهای رسمی شکننده و ادار به پذیرش خود نموده و تاکنون از کسب شناسایی رسمی برای آن در سطح منطقه محروم مانده‌است.»

برای پاسخ به پرسشهای مطرح شده، ابتدا بحثی نظری درباره مفهوم بازدارندگی، ابعاد و محدودیت‌های آن ارائه می‌شود. و سپس دکترین امنیتی - استراتژیک رژیم صهیونیستی و نحوه شکل‌گیری و پایه‌های اصلی آن مورد بحث قرار می‌گیرد؛ آنگاه به

کندوکاو در مورد جایگاه و ابعاد بازدارندگی این دکترین پرداخته می‌شود؛ و سرانجام کارآمدی آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

بازدارندگی: مفهوم، ابعاد و محدودیتها

با وجود پیشینه کهن امر گردآوری قدرت برای ترساندن دشمن و جلوگیری از حمله آن در تاریخ بشر، و حتی توصیه به آن در آثار قدیمی همانند نوشته‌های توسیدید و ماکیاول، استفاده از اصطلاح "بازدارندگی" به گونه‌ای روشن و مشخص به عنوان یک استراتژی جایگزین برای مفهوم سنتی‌تر "موازنه قدرت"، به دوران پیدایش جنگ‌افزارهای هسته‌ای در سالهای پس از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد.

بازدارندگی در فراگیرترین شکل آن عبارت است از «متقاعد ساختن حریف نسبت به اینکه هزینه‌ها و خطرهای خط‌مشی احتمالی او از منافع آن بیشتر است.» (دوئرتی، ۱۳۷۵، ۶۲۱). در واقع، از تهدیدهای نظامی و هزینه‌های آن برای تأثیر بر محاسبات استراتژیک حریف و ترغیب او به خویشتن‌داری استفاده می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۷۶، ۱۷۷). در اینجا یک فرض اساسی وجود دارد و آن خردمندی حریف، قابلیت عقلانی او در ارزیابی درست وضعیت و توان او در درک هزینه‌های اقدام است.

بازدارندگی معمولاً به روشهای مختلفی قابل دستیابی است. در نخستین روش، دشمن به اعمال مجازاتهای سخت تهدید می‌شود و این تهدید در صورتی انجام می‌گیرد که او اقدامی مغایر با آنچه مورد نظر است انجام دهد. چنین اقدامی، بازدارندگی از طریق اعمال مجازات، و متداول‌ترین نوع بازدارندگی است. روش دوم، اعمال بازدارندگی از طریق "تهدید" است؛ یعنی القای این تصور به دشمن که از چنان قدرت دفاعی برخوردارید که تجاوز به آن بی‌ثمر خواهد بود. "تجدید اطمینان"، سومین طریق بازدارندگی است، که تلاش می‌شود تا سایر دولتها متقاعد شوند که مقاصد مورد نظر شما، خطری برای آنها دربر ندارد و بدین‌سان از خطر اینکه تلاشهای به عمل آمده درخصوص بازدارندگی منجر به بروز تهدیدات تدافعی از سوی سایر کشورها شود، کاسته خواهد شد. و سرانجام، استراتژی چهارم بازدارندگی، "سازش و اعطای پاداش" به حریف در ازای خودداری از اتخاذ اقدامات نامطلوب است (گرن هام، ۱۳۷۹، ۱۶-۱۵).

بازدارندگی را می‌توان براساس ماهیت تهدید، ماهیت منافع در معرض خطر، و شرایط به‌کارگیری آن به انواع مختلف تقسیم‌بندی نمود. براساس ماهیت تهدید، می‌توان

بازدارندگی را به متعارف و غیرمتعارف دسته‌بندی کرد. بازدارندگی متعارف میان قدرتهای بزرگ بیشتر تا پیش از پیدایش جنگ‌افزارهای هسته‌ای اهمیت داشت؛ اما میان دولتهای غیرهسته‌ای هنوز هم کاربرد دارد. بازدارندگی غیرمتعارف عمدتاً به سلاحهای هسته‌ای برمی‌گردد؛ هرچند که در مواردی نیز برخی دولتها از تهدید شیمیایی و بیولوژیک برای بازداشتن حریف استفاده می‌کنند. (همان، ۱۷)

براساس ماهیت منافع در معرض خطر، بازدارندگی محدود و گسترده مطرح می‌شود. بازدارندگی محدود هنگامی به وقوع می‌پیوندد که صرفاً یک کشور در معرض خطر قرار می‌گیرد. از بازدارندگی محدود به عنوان بازدارندگی مستقیم نیز یاد می‌شود؛ همانند بازدارندگی حمله شوروی به امریکا. اما بازدارندگی گسترده یا غیرمستقیم زمانی اعمال می‌شود که کشورها در پی ممانعت از حمله به متحدان خود برمی‌آیند. ناتو و عملیات سپر صحرا نمونه‌هایی از بازدارندگی هستند که از سوی امریکا به اروپای غربی و شبه‌جزیره عربستان گسترش داده شده‌اند. این بازدارندگی معمولاً دشوارتر از بازدارندگی محدود تلقی شده‌است، زیرا برای یک دولت حفظ اعتبار این تهدید بسیار دشوارتر است که نشان دهد برای حمایت از متحدان خود همان قدر حاضر است خطر جنگ هسته‌ای را بپذیرد که برای منافع ملی حیاتی یا حتی بقای خود. (دوئرتی، ۱۳۷۵، ۶۵۶)

بازدارندگی براساس شرایط به‌کارگیری و اهداف آن به فوری (کوتاه‌مدت) و دائمی (بلندمدت) قابل دسته‌بندی است. در بازدارندگی فوری، وضعیت ویژه‌ای وجود دارد که در آن یک طرف به طور جدی قصد حمله دارد، ولی طرف دیگر می‌کوشد تا با تهدید به انتقام، از حمله طرف اول جلوگیری کند، و هر دو طرف از جریان امور آگاه‌اند. اما بازدارندگی دائمی حاکی از سیاستی است که از طریق حفظ سطح رضایتبخشی از نیروها می‌کوشد تا در طی زمانی احتمالاً طولانی، به تنظیم روابط خصمانه و برقراری توازن قدرت بپردازد (همان، ۶۳۸). در اینجا تهدید خاصی برای یک کشور خاص در کوتاه‌مدت مطرح نیست، بلکه این فرض وجود دارد که کشورها در صورت حصول فرصت برای نیل به مقاصد خود به زور متوسل می‌شوند. (گارن‌هام، ۱۳۷۹، ۱۹)

با وجود این، نظریه‌پردازان بازدارندگی توجه خود را بیشتر به سه بعد اساسی بازدارندگی معطوف می‌دارند: وظیفه بازدارندگی، وسیله بازدارندگی، و ارزشهای مورد تهدید. ابتدا باید مشخص شود که بازدارندگی عهده‌دار چه مأموریتی و در چه سطحی است. پس از تعیین حوزه مسئولیتی، نوبت به نوع وسیله بازدارندگی می‌رسد که آیا

اصالتاً برای رسیدن به منظور کفایت دارد یا خیر. سپس نوع و مقدار ارزش‌های مورد تهدید از ناحیه این سلاحها بررسی می‌شود. چنانچه استقبال از خطر و تهدید رقیب، ارزشهای حیاتی یکی از طرفها را به خطر اندازد، احتمالاً این بازیگر برای ایجاد منزلت برتر نسبت به رقیب خود، بدون آنکه هزینه بالایی بپردازد، به اقدام تهاجمی ترغیب خواهد شد (سیف‌زاده، ۱۳۷۶، ۱۷۹).

اما کاربردی‌ترین روش برای تنظیم گونه‌های بازدارندگی، قرارداد آن در سطوح عملیاتی است. در اینجا بیشتر سه سطح مطرح است: جنگ استراتژیک هسته‌ای، جنگ محدود متعارف و منازعه کم‌شدت.

از نظر برخی از نظریه‌پردازان، صرفاً در سطح جنگ استراتژیک هسته‌ای است که به سبب توانمندی آن در نابودی همه ارزشهای سیاسی و اجتماعی حریف، قدرت حفظ بازدارندگی مطرح می‌شود. اگرچه بازدارندگی در سطح استراتژیک از نظر عملی توانسته است کارآمدی خود را دست‌کم تا امروز ثابت کند، اما دو نوع دیگر آن بسیار پیچیده و مشکل‌ساز هستند؛ چرا که هم در زمینه اهداف بازیگران و هم در زمینه ابزارهایی که در اختیار دارند، شمار متغیرهای ذی‌ربط بیشتر است و هیچ‌یک از طرفین احتمالاً نسبت به انگیزه خود و طرف مقابل برای دستیابی به اهداف مختلف اطمینان ندارد. الگوسازی درباره بازدارندگی منازعات سطح پایین براحتی بازدارندگی استراتژیک نیست؛ چرا که در بازدارندگی استراتژیک، نابودی قطعی مطرح است. گزینش ابزارها در بازدارندگی سطوح محدودتر بایستی تابع مسائلی چون لزوم کنترل روند گسترش دامنه جنگ، اهداف سیاسی هریک از بازیگران درگیر در منازعه، و جلب نظر متحدان، بی‌طرفان، و افکار عمومی باشد. برخی عقیده دارند که بازدارندگی در این سطوح پایین به بافت، محیط و زمینه‌ها و شرایطی بستگی دارد که صرفاً در متغیرهای فنی خلاصه نمی‌شوند، بلکه دربردارنده متغیرهایی هستند که بیشتر آنها تا حدودی ذهنی، دگرگون شونده و وابسته به زمان و شرایطاند (دوئرتی، ۱۳۷۵، ۶۴۰). جنگهای غیرهسته‌ای میان کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای یا میان کشورهایی که صرفاً یک طرف هسته‌ای است، تعهد الزام‌آور و محکمی ندارند و مشمول سیاست بازدارندگی هسته‌ای هستند. علاوه بر این، بعید است جنگ‌افزار هسته‌ای در بیشتر شرایط بتواند از بروز انقلاب، جنگ داخلی، شورشهای چریکی، جنگهای آزادی‌بخش و سایر اشکال منازعات کم‌شدت جلوگیری کند، و احتمالاً در مقابل اقدامات تروریستی سازمان یافته بین‌المللی و حتی واقعاً در مقابل یک کشور

کوچک فاقد جنگ افزار هسته‌ای که به اقدام تحریک‌آمیز فیزیکی علیه هواپیما یا کشتی متعلق به یک قدرت دارنده سلاح هسته‌ای مبادرت می‌کند، نمی‌توان به تهدید انتقام‌گیری هسته‌ای متوسل شد. به عبارت دیگر، در عصر سلاحهای هسته‌ای، "ضعف" می‌تواند قدرت چانه‌زنی به وجود آورد و "قدرت" هم می‌تواند فلج‌کننده باشد. (همان، ۶۴۱)

بیشترین انتقاداتی که از بازدارندگی به عمل آمده معطوف به گمانه بنیادین آن یعنی "خردمندی بازیگران" یا عقلانیت‌بزاری آنهاست. بر اساس این گمانه، تصمیم‌های دولتمردان بر محاسبات عقلانی و استراتژیک سود و زیانهای احتمالی و ارزیابی درست وضعیت استوار خواهد بود و از این رو، تهدید سطح بالا مانع از رفتار نظامی آنها خواهد شد.

در نقد این گمانه گفته می‌شود که اساساً بازدارندگی یک فرآیند روانی است و نه نتیجه یک موازنه استراتژیک خاص؛ و در بحث بازدارندگی ما با انسانی سروکار داریم که باید بازدارندگی را بپذیرد. اما بازدارندگی در بطن خود عناصری غیرعقلایی از خواست سیاسی و تصمیم‌سازی دارد. لذا، این فرض که حریفان بازیگرانی عقلانی و با رفتاری معقول خواهند بود و براحتی می‌توان بازدارندگی را درخصوص آنها صورت داد، امری گمراه‌کننده است؛ چرا که رهبران گوناگون رفتارهای متفاوتی را از خود نشان می‌دهند (بیلیس، ۱۳۸۲، ۳۱-۲۳۰). تصمیم‌گیری از طرق گوناگون و غیرقابل پیش‌بینی همانند باورها، ارزشها و برخی ضرورتها تحت تأثیر قرار می‌گیرد. از این رو، کیسینجر معتقد است که صرف تسلیحات و اراده به کارگیری آن نمی‌تواند زمینه‌ساز اعمال بازدارندگی باشد. بلکه عامل روانشناختی قبول یا عدم قبول تهدید، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، و بازدارندگی مستلزم ترکیبی از عوامل مختلف قدرت، قصد کاربرد آن و ارزیابی این عوامل از سوی حریف است. (سیف‌زاده، ۱۳۷۵، ۱۸۳)

از نظر هالستی نقش مسائل ایدئولوژیک اینارگرانه و یا عوامل احساسی و ناتوانی در ارزیابی توانمندی هسته‌ای و یا اراده به کارگیری آن از طرف قدرت دارنده آن ممکن است نوعی تهور و بی‌باکی ایجاد کند و بازدارندگی را با شکست مواجه سازد (همان، ۱۸۵). در واقع، فرض عقلانیت در این مفهوم بشدت زیر سؤال است و در اینجا میان عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی (به تعبیر فیلیپ گرین) تفاوتی مطرح نشده است. برخی پا را فراتر نهاده و کل این تئوری را مبهم دانسته‌اند (همان، ۱۸۵). اما اگر معیار، اجتناب از یک جنگ هسته‌ای عمومی باشد، می‌توان گفت که از سال ۱۹۴۵ به بعد، بازدارندگی میان برقدرتها و نیز میان رقبای منطقه‌ای مثل چین و هند و هند و پاکستان به طور مؤثری عمل

کرده است. اما مجموعه‌ای از درگیریهای غیرمستقیم میان ابرقدرتها در مناطق جهان سوم و نیز درگیری محدود میان رقبای منطقه‌ای نشان داده است که بازدارندگی نمی‌تواند به عنوان سیاستی مناسب برای همه شرایط کاربرد داشته باشد.

از مجموع مباحثی که در مورد بازدارندگی مطرح شد، می‌توان نتیجه گرفت که این مفهوم از ابهامات متعددی برخوردار است و ماهیتی متناقض دارد و بویژه در سطح منازعات محدودتر، از ایراداتی اساسی برخوردار است. اما دولت‌ها بر مبنای منطق "خودیاری" در محیط بین‌المللی آنارشیک و نیز در کنار استراتژی مبهم‌تر "موازنه قدرت"، آن را برای حفظ امنیت خود به کار می‌گیرند. اگرچه، بجز در سطح هسته‌ای، کارآمدی آن بسیار محدود است و حتی در آن سطح نیز از محدودیتها و ایراداتی برخوردار است. بیشترین انتقاداتی که از بازدارندگی به عمل آمده معطوف به فرض بنیادین آن یعنی خردمندی بازیگران درگیر است. براساس این فرض، تصمیم‌های بازیگران اصلی بر محاسبات عقلانی سود و زیانهای احتمالی و ارزیابی درست وضعیت استوار خواهد بود و از این رو، تهدید سطح بالا مانع از رفتار نظامی آنها خواهد شد.

دکترین امنیتی - استراتژیک رژیم صهیونیستی: نحوه شکل‌گیری، منطق ساختاری و پایه‌ها

مجموعه‌ای از عوامل مختلف، دکترین‌های امنیتی را شکل می‌دهند و این عوامل در مورد رژیم اشغالگر بسیار پیچیده هستند. در این خصوص می‌توان به عوامل تاریخی - فرهنگی، ماهیت رژیم، عوامل داخلی و محیط امنیتی اشاره کرد. در مورد عوامل تاریخی - فرهنگی می‌توان به ادراکات، تجربیات و روان‌شناسی قوم یهود در سده‌های گذشته بویژه در اروپای نیمه نخست قرن بیستم اشاره کرد. موضوع برگزیده بودن در متون مذهبی، بلایای قومی، آوارگی و کوره‌های آدم‌سوزی، روان قومی یهود را از دیگران متمایز ساخته است. ماهیت رژیم صهیونیستی یعنی تجاوز نظامی، اشغالگری و درگیری مداوم با مردم فلسطین و کشورهای همجوار، و مجموعه‌ای از عوامل داخلی نظیر کوچک بودن سرزمین، اندک بودن جمعیت و محدود بودن اقتصاد، آن را از هرگونه ژرفای راهبردی دور ساخته است. باید به موارد بالا محیط امنیتی را نیز افزود که در داخل با ناامنی‌های مداوم، در سطح منطقه با محاصره گسترده همسایگان و دولت‌های دیگر و در سطح بین‌المللی با فقدان مشروعیت ناشی از نحوه شکل‌گیری و عملکرد جنگ‌افروزان رویارو بوده است.

این عوامل همگی، درک و تصویری از تهدیدات را برای سران رژیم صهیونیستی فراهم آورده‌اند که در آن همه چیز را در معرض خطر می‌بینند. یعنی برخلاف سایر کشورها که ممکن است بخشی از حاکمیت، حکومت، سرزمین و جمعیت آن بر اثر عملی شدن یک تهدید به مخاطره افتد، هر تهدیدی برای تل‌آویو، همه موجودیت آن را در مخاطره قرار می‌دهد. از این رو، رژیم صهیونیستی باور دارد که امنیت ملی آنها یک مورد استثنایی در جهان است.

در حقیقت، بخش مهمی از جامعه رژیم صهیونیستی و رهبران آن، متقاعد شده‌اند که مردم رژیم صهیونیستی، تجربه تاریخی آنها و مشکلات امنیتی‌شان، استثناء هستند. درک و تصور استثنایی بودن، در بنیادهای فرهنگی، تاریخی و استراتژیک رژیم صهیونیستی نهاد شده است. بنیاد فرهنگی استثنائگرایی در مفاهیم تورات ریشه دارد؛ آنجا که ملت یهود را "برگزیده" می‌داند. چنین مفاهیمی گسترده هستند، زیرا از طریق آموزش به آنها منتقل می‌شود. مجموعه این عوامل، پدیده استثنایی بودن امنیت رژیم صهیونیستی را بیش از پیش مطرح ساخته است. به طوری که دیوید بن‌گوریون، بنیان‌گذار رژیم صهیونیستی، در سال ۱۹۵۰ اعلام کرد که: «ما شاید تنها مردم متفاوت از دیگران در جهان هستیم ... ما در الگوی عمومی انسانیت قرار نمی‌گیریم؛ دیگران می‌گویند این تمایز بدان سبب است که ما مشکل داریم. اما من فکر می‌کنم که این تفاوت به دلیل آن است که الگوی عمومی انسانیت ناقص است، و ما نه آن را می‌پذیریم و نه با آن منطبق می‌شویم.» (Meron, 1999, 411)

مفهوم استثنائگرایی ذاتی نیز که از مفاهیمی نظیر "قوم برگزیده" سرچشمه گرفته، شامل باورهایی است که یهود را "چراغ ملتها" یا یک سرمشق و راهنما برای جهان می‌داند. در واقع، مفاهیم مذهبی بر بسیاری از مفاهیم غیرمذهبی و دنیوی امروز در رژیم صهیونیستی تأثیر گذاشته‌اند. بن‌گوریون در جای دیگری خطاب به جوانان این رژیم می‌گوید: «شما می‌دانید که ما اغلب ملت کوچکی بوده‌ایم. بیشتر از سوی ملت‌های بزرگ محاصره شده‌ایم و آنها علیه ما جنگیده‌اند. بقای پنهان ما در طی هزاران سال یک منبع داشته است: کیفیت برتر ما، برتری فکری و اخلاقی ما، که هنوز هم ما را متمایز کرده، آن‌گونه که از ابتدا چنین بوده است.» (Ibid)

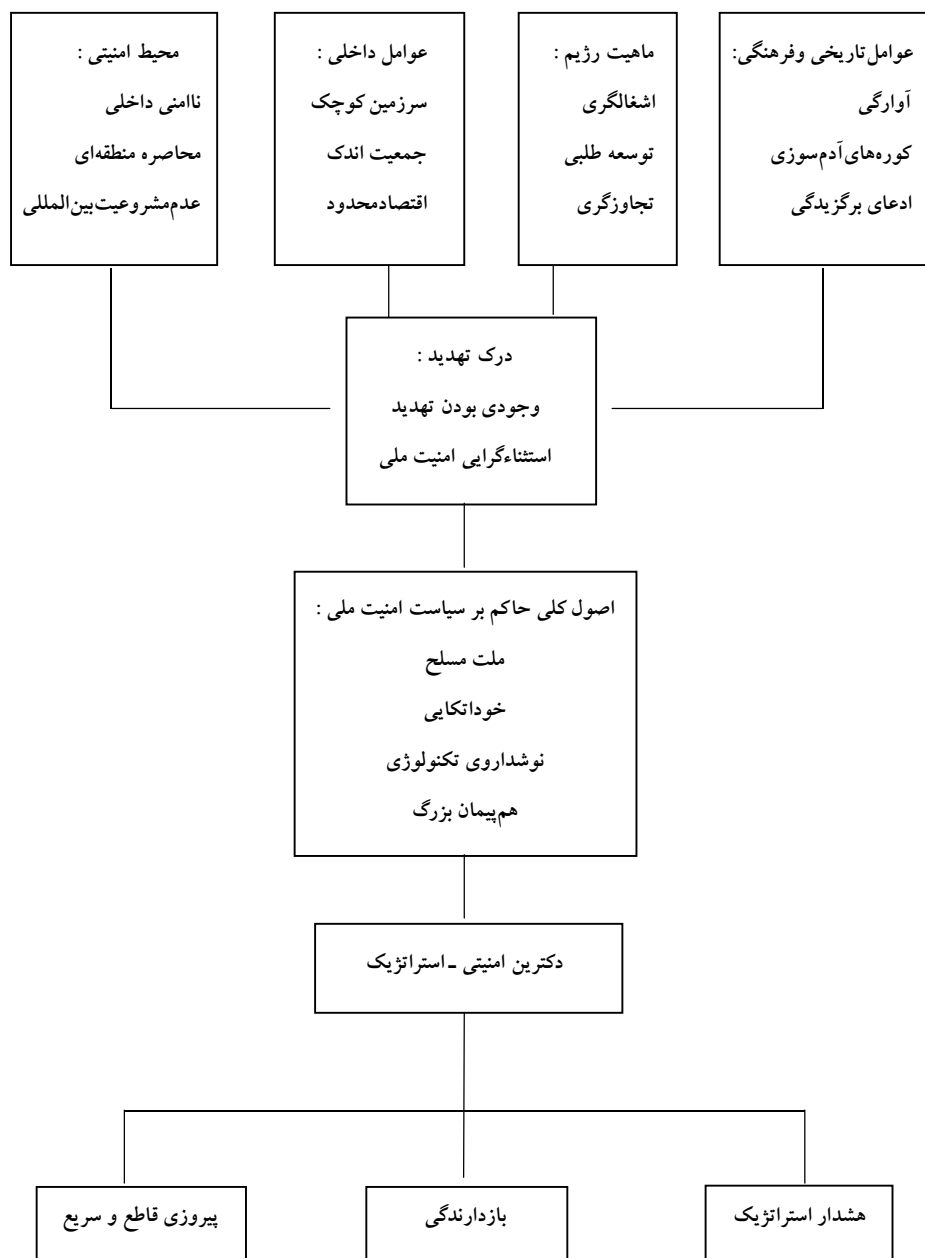
بنیاد تاریخی درک استثنایی بودن به مسائل تاریخی قوم یهود و تجربیات دوران آوارگی و نیز مسائل اتفاق افتاده برای آنها در دوران اخیر اروپا و یهود ستیزی برمی‌گردد. این بنیادها موجب یک حس انزواگزینی شده است. این حس تاریخی انزواگزینی از

رهگذر این باور که مقدر شده مردم یهود در تنهایی زندگی کنند، تقویت شده است، در حالی که حوادث تاریخی به عنوان تأیید این مفهوم از انزوا، بخشی از گرفتاری یهود، درک شده است. (Ibid., 412)

تجربه نیمه دوم قرن بیستم نیز، این بنیاد تاریخی را تقویت کرده است؛ محاصره از سوی همسایگان و مسلمانان، نیز عدم پذیرش رژیم صهیونیستی به عنوان یک دولت از سوی بخش عمده‌ای از مردم، دولتها و سایر نهادها و مجامع جهانی و نیز قطعنامه سال ۱۹۷۵ سازمان ملل مبنی بر "مساوی بودن صهیونیسم با نژادپرستی". بنیادهای استراتژیک برداشت رژیم صهیونیستی از استثناگرایی، از منابع فرهنگی و تاریخی این موضوع سرچشمه می‌گیرند. این موضوع از مفهوم فرهنگی انزواگرایی و تجربیات فرهنگی - تاریخی نظیر اسطوره "هلوکاست" گرفته شده‌اند و شامل سه عنصر اساسی هستند: درک قدرت اساسی نامتوازن میان جهان عرب و رژیم صهیونیستی، درک خصومت اعراب علیه خود، و درک رفتارهایی که اعراب نسبت به رژیم صهیونیستی به عمل آورده‌اند. (Ibid., 413)

بر اساس چنین درکی که از تهدیدات برای بقای رژیم صهیونیستی وجود دارد، سیاست امنیتی آن دارای خطوطی کلی است که مفاهیمی چون "ملت مسلح، نوشداری تکنولوژی، هم‌پیمان بزرگ و خوداتکایی" را دربرمی‌گیرد.

شهروندان رژیم صهیونیستی سربازانی هستند که ۱۱ ماه از سال را در مرخصی به سر می‌برند و تمام مردان و زنانی که بتوانند سلاح بردارند، خدمت نظامی انجام می‌دهند. مشکلات موجود در مورد نیروی انسانی در مقایسه با جمعیت زیاد کشورهای منطقه، فن‌آوری را به موضوعی حیاتی برای رژیم صهیونیستی تبدیل کرده است. برای دستیابی به تکنولوژی پیشرفته، تغییر موازنه نیروها به ضرر دشمن، غلبه بر مشکلات ناشی از محاصره منطقه‌ای و بین‌المللی، ضرورت برخورداری از یک هم‌پیمان بزرگ را به صورت موضوعی استراتژیک برای تل‌آویو در آورده است. اما عدم اطمینان و بی‌اعتمادی نهفته در روح و روان صهیونیستها، آنان را به سوی خوداتکایی در جنگ‌افزار، آموزش، دکترین و نیروی انسانی گرایش داده است. بر اساس این مقدمات و مفاهیم است که دکترین امنیتی - استراتژیک رژیم صهیونیستی شکل می‌گیرد. نمودار صفحه بعد، چارچوب این دکترین را به خوبی نشان می‌دهد.



چارچوب کلان دکترین امنیتی - استراتژیک رژیم صهیونیستی

اگرچه در رژیم صهیونیستی یک دکترین رسمی امنیت ملی وجود ندارد، و هیچ سندی در این مورد موجود نیست، اما طراحان نظامی تل‌آویو به تدوین مجموعه‌ای از مفاهیم و اصول برای بقای نظام خود پرداخته‌اند. این مفاهیم، پاسخ رژیم صهیونیستی به محیط جغرافیایی، دیپلماتیک و منابعی است که در آن زندگی می‌کند و مبتنی بر تجربیاتی است که طی دوران حیات خود در جنگ و صلح به دست آورده‌است. از آنجا که این مفاهیم در مقاطع مختلف زمانی به وجود آمده‌اند و در یک مجموعه مرتبط با هم ادغام نشده‌اند، نمی‌توان آنها را نظریه‌ای منسجم و نظام‌مند درباره امنیت ملی نامید. با این همه، اندیشه و کردار رژیم صهیونیستی را در دوره حیات آن رقم زده‌اند (عبداللهی، ۱۳۸۲، ۴۲۱-۴۲۰). از دوران بن‌گوریون مرسوم شد که وزارت دفاع، مبانی استراتژی همه‌جانبه یا مفاهیم امنیت راهبردی (یا ملی) را تعیین و ستاد کل نیروهای مسلح، دکترین نظامی و نیازمندیهای عملیاتی و تاکتیکی‌اش را مشخص کند (دیاب، ۱۳۸۰، ۱۸).

دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی در عمر پنجاه ساله‌اش، با تداوم و تغییر همراه بوده‌است. رژیم صهیونیستی از یک‌سو، تعهدی پایدار به مفاهیمی چون بازدارندگی از طریق تهدید به تلافی شدید داشته است، و از سوی دیگر، در دهه گذشته تغییراتی اساسی در دکترین امنیتی آن روی داده‌است. اما سه اصل اساسی آن (بازدارندگی، هشدار استراتژیک و پیروزی قاطع و سریع) همچنان پایدار مانده‌است.

دکترین امنیتی - استراتژیک رژیم صهیونیستی بر این اساس استوار است که تل‌آویو باید از چنان قدرت نظامی برخوردار باشد که هیچ دولت و یا گروهی از دولتها جرأت حمله به آن را پیدا نکنند و اگر "قدرت بازدارندگی" آن نتواند بخوبی تأثیر خود را بگذارد، و دولتی جرأت حمله را بیابد، نظام اطلاعاتی بایستی پیش از حمله، با خبر شود و به سرعت هشدار لازم را بدهد تا با اتخاذ اقداماتی چون ضربه‌های پیشگیرانه و هجوم پیشدستانه، از نابودی خود جلوگیری کند و با بسیج نیروهای ذخیره، برای جنگ آماده شود. "اصل هشدار استراتژیک" بر ضرورت برخورداری از یک نظام اطلاعاتی با به‌کارگیری گونه‌های پیشرفته ابزارها و تجهیزات تأکید دارد و در حال حاضر با استفاده از ماهواره‌های جاسوسی، فضای خاورمیانه به طور دقیق کنترل می‌شود. و سرانجام اینکه، در صورت شکست دو اصل فوق و غافلگیری رژیم صهیونیستی، مسئله خشی کردن حمله در کوتاه‌ترین زمان ممکن و کشاندن جنگ به خاک دشمن مطرح می‌شود. این عملیات باید با سرعت انجام شود و حملات بایستی قاطع و کوبنده باشند، چرا که اقتصاد، جمعیت و

نیروهای رژیم صهیونیستی امکان درگیری در یک جنگ طولانی را ندارند و در صورت ورود عوامل خارجی به جنگ، امکان خاتمه آن در پشت میزهای مذاکره و به زبان رژیم صهیونیستی وجود دارد. این اصل به "پیروزی قاطع و سریع" موسوم است.

بازدارندگی در دکترین رژیم صهیونیستی: جایگاه، ابعاد و سطوح

آنچنانکه گفته شد در نظام سیاسی رژیم صهیونیستی این تفکر مطرح است که به سبب ماهیت اشغالگری رژیم و محدودیتهای جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی خاص آن، تهدید برای این رژیم از ماهیتی "وجودی" برخوردار است و می‌تواند همه موجودیت آن را از میان ببرد، و هر جنگی ممکن است به عنوان آخرین نبرد، به موجودیت رژیم صهیونیستی خاتمه دهد و یا ضربه‌ای اساسی وارد کند؛ از این رو، تلاش شده است تا نه تنها مانع آغاز جنگ، بلکه مانع از شکل‌گیری هر اقدامی برای حمله شوند، و این موضوع را از طریق یک قدرت بازدارنده دنبال کرده‌اند. موضوع قدرت بازدارنده از اوان شکل‌گیری موجودیت رژیم صهیونیستی در دستورکار قرار گرفته و نخستین بار از سوی بن‌گوریون مطرح شده است. از نظر او، رژیم صهیونیستی با افزایش قدرت نظامی خود در همه ابعاد، باید به کشورهای عرب بفهماند که حالت جنگی به نفع آنها نیست و آنها را به تدریج وادار به پذیرش وضع موجود، صرف‌نظر کردن از سرزمینهای اسلامی و به رسمیت شناختن موجودیتی به نام رژیم صهیونیستی نماید. در واقع، سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی برداری است که یک سوی آن جلوگیری از تهدیدات فوری و روزمره و سر دیگر آن شناسایی منطقه‌ای، بومی شدن و تضمین همیشگی بقا به عنوان یک دولت برخوردار از حاکمیت است.

اگرچه در چارچوب اهداف استراتژیک و نظامی رژیم صهیونیستی، رضایت از وضعیت موجود مطرح نیست، اما با توجه به عملگرایی خاص نظامی سیاست رژیم صهیونیستی، این مسئله مطرح است که رژیم صهیونیستی واقعاً نمی‌تواند امیدی به تغییر اساسی وضعیت موجود از طریق توسل به زور داشته باشد. از آنجا که این مسئله در مورد حریفان صدق نمی‌کند، چندان جای تعجب نیست که مأموریت مهم نیروی نظامی رژیم صهیونیستی این بوده است که مانع از شروع جنگ شود. نکته جالب آنکه، هدف بازدارندگی نیروی نظامی رژیم صهیونیستی صرفاً بازداشتن اعراب از اقدام رزمی علیه خود در کلیه سطوح جنگ نبود، بلکه علاوه بر این هدف، نیروی نظامی رژیم

صهیونیستی به دنبال آن بود که اعراب را از اقدام نظامی یا حتی انجام آن دسته از اقدامات سیاسی که متضمن گشودن آتش به حریم مرزی رژیم صهیونیستی بود، بازدارد و در غیاب ابزارهای سیاسی مختلف برای تأثیر گذاشتن بر رفتار آنها، طولی نکشید که وارد بازی بازدارندگی شد. در واقع، بازدارندگی نه تنها به محور اصلی سیاستهای رژیم صهیونیستی در مقابل اعراب تبدیل شده است، بلکه سیاستگذاران رژیم صهیونیستی همواره بر اهمیت امنیتی آن در جبران آسیب پذیری استراتژیک خود تأکید داشته اند. (Levite, 1990, 47)

به طور کلی بازدارندگی در چارچوب سیاست کلان امنیتی رژیم صهیونیستی دارای این ویژگیها است:

- ۱) ایجاد یک قدرت نظامی و ساختار عملی که قادر به حفظ فاصله‌ای زیاد میان کیفیت جنگ‌افزارهای رژیم صهیونیستی و کمیت جنگ‌افزارهای اعراب باشد؛
- ۲) تحقق بخشیدن به دستاوردهای جغرافیایی حساب شده و تضمین‌کننده منافع حیاتی رژیم صهیونیستی (منابع آب، مواضع استراتژیک)؛
- ۳) تلاش جهت ایجاد وضعیت با ثبات اقتصادی و سیاسی به منظور تشویق مهاجرت یهودیان؛
- ۴) حفظ تواناییهای بازدارندگی استراتژیک که به شناسایی رژیم صهیونیستی از سوی دشمنان آن به عنوان عملی انجام شده و پذیرش شرطهای صلح می‌انجامد؛
- ۵) نفوذ به بازارهای منطقه و تلاش جهت بهره‌برداری از امکانات اقتصادی آن؛ و
- ۶) به انحصار درآوردن بازدارندگی هسته‌ای به منظور حفظ امنیت کامل و تأمین موجودیت خود. (ابوجهاد، بی‌تا، ۳۹)

هدف اصلی آن است که با ایجاد نگرانی و بی‌ثباتی نزد طرف مقابل، آن را ناامید سازد و به تسلیم در برابر طرحهای خود وادارد. از سوی دیگر، با تقویت احساس آرامش و ثبات نزد رژیم صهیونیستی، شرایط را برای مهاجرت یهودیان جهان فراهم سازد. بر اثر تداوم چنین وضعیتی، حریف در موضع شک و تردید قرار می‌گیرد و حتی از شناخت خطوط قرمز رژیم صهیونیستی برای استفاده از جنگ‌افزار هسته‌ای ناتوان خواهد ماند (همان، ۴۰).

رژیم صهیونیستی تاکنون دشمنان خود را متقاعد ساخته است که توانایی مقابله با عملیات تهاجمی را دارد. اگرچه جنگهای با شدت بالا اجتناب‌ناپذیر است، ولی کشورهای دیگر تاکنون از تسلیحات کشتار جمعی استفاده نکرده‌اند. اما ناتوانی رژیم

صهیونیستی در عملیات ضدچریکی در لبنان و انتفاضه در سرزمینهای اشغالی، نشان داده که برتری متعارف تاحدی از بین رفته است (سیدجمال حسینی، بی تا، ۳۵). سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی در بعد هسته‌ای، تا سال ۱۹۹۰ یک سیاست مبهم بود، اما در این سال با اعتراف رئیس جمهور وقت آن در پیام به یکی از اعضای مجلس عوام انگلیس، آشکار و علنی شد.

با وجود آشکار بودن این نکته که رژیم صهیونیستی سلاح هسته‌ای دارد، اما به طور آشکار آزمایشی در این مورد انجام نشده است و تا سال ۱۹۹۸، هیچ یک از مقامات رسمی بیانیه‌ای مبنی بر هسته‌ای بودن تل‌آویو صادر نکرده‌اند. شیمون پرز نخست‌وزیر اسبق در کنفرانس مطبوعاتی ۱۳ ژوئیه خود در اردن برای اولین بار به طور علنی هسته‌ای بودن رژیمش را پذیرفت و بدین ترتیب، سیاست "ابهام هسته‌ای" را پشت سر گذاشت. (بارلتا، ۱۳۷۹، ۴۷)

وابستگی شدید نیروهای رژیم صهیونیستی به سربازان ذخیره خود به این معنا بود که این سازمان باید به محض مشاهده اولین نشانه خطر، این سربازان را بسیج می‌کرد. اما عدم استقامت آنها در مقایسه با اعراب حاکی از آن بود که نیروهای احتیاط این سازمان نمی‌توانستند برای مدت زمان طولانی در وضعیت بسیج باقی بمانند. نتیجه این وضعیت آن بود که رژیم صهیونیستی شدیداً به کارایی سیستم بازدارندگی خود برای منصرف کردن اعراب از ایجاد تهدیداتی (کمتر از آغاز جنگ) که رژیم صهیونیستی را ملزم به بسیج نیروهای احتیاط خود می‌کرد، وابسته شد. در راستای این هدف، در دوره قبل از جنگ شش روزه، رژیم صهیونیستی آشکاراً "خطوط قرمز" را ترسیم کرد که نقض آنها از سوی اعراب می‌توانست جنگ را تسریع کند. این خطوط قرمز عبارت‌اند از:

۱) دستیابی کشورهای منطقه به تسلیحات عمده به طوری که موازنه نظامی را به زیان

رژیم صهیونیستی بر هم زند (Cohen, 1998, 24)؛

۲) تجمع نیروهای نظامی عربی در مرزهای رژیم صهیونیستی؛

۳) بستن تنگه‌ها، آبراهها و خطوط دریایی و هوایی؛

۴) افزایش عملیات مقاومت به حدی که رژیم صهیونیستی نتواند با عملیات تلافی جویانه آنها را متوقف یا محدود کند؛

۵) تغییر موازنه در مرزهای شرقی رژیم صهیونیستی از طریق استقرار نیروهای نظامی کشور ثالثی در اردن، اتحاد سوریه و لبنان یا ایجاد کشور مستقل فلسطین؛

۶) تهدید امنیت رژیم صهیونیستی از رهگذر برتری تسلیحاتی کشورهای عربی (مانند دسترسی به تسلیحات هسته‌ای)؛ و

۷) اجازه انتقال منابع آب لبنان، جولان و اردن برخلاف منافع رژیم صهیونیستی. (دیاب، ۱۳۸۰، ۲۳)

اگرچه، در مواردی این خطوط قرمز نقض شده‌اند؛ همانند حملات موشکی عراق به رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۹۱ و پیش از این نیز در جریان جنگ شش روزه ۱۹۶۷، چنین مسئله‌ای به وقوع پیوسته بود. این موضع‌گیری تا زمانی که مؤثر بود، همچنان عملی بود. اما همین که با شکست مواجه شد، جنگ، غیرقابل اجتناب گردید، و رژیم صهیونیستی نه فقط برای خارج کردن نیروهای احتیاط از وضعیت آماده‌باش، بلکه حتی برای اعاده اعتبار بازدارندگی خود نتوانست مصر را از استقرار نیروهای خود در صحرای سینا باز دارد. اینجا بود که رژیم صهیونیستی احساس کرد رویارویی نظامی - صرف نظر از این که مصریها واقعاً قصد حمله به این رژیم را داشتند یا نداشتند - اجتناب‌ناپذیر شده‌است. یکی از شاهدان عینی، واکنش نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی در مقابل حرکت مصر را در آن زمان تشریح کرد: «علی‌رغم مخالفت لوی اشکول با ورود فوری به جنگ، برای او معلوم بود که "جنگ" در شرف وقوع است، و واقعیت این بود که او تصمیم گرفت پس از اقدام ناصر، رئیس‌جمهور مصر در انتقال ارتش مصر به سینا، ارتش را بلافاصله با تمام قوا در وضعیت آماده‌باش قرار دهد.» (Levite, 1990, 47)

با وجود شکست بازدارندگی نظامی رژیم صهیونیستی در جنگ شش روزه، وابستگی رژیم صهیونیستی و نیروهای نظامی آن به بازدارندگی نظامی پس از جنگ همچنان ادامه یافت. پس از یک فاصله چند ساله، آریل شارون در دوره تصدی خود به عنوان وزیر جنگ، از "خطوط قرمز" در متن سیاست بازدارندگی استفاده کرد. شارون در کمیته امور خارجه و دفاع کنست ابراز داشت که، همان‌گونه که رژیم صهیونیستی قبل از جنگ شش روزه "خطوط قرمز" را تعریف کرده بود و نقض آن موجب عکس‌العمل می‌شد - مثل ورود دو تیپ زرهی اردنی به ساحل غربی، یا ورود نیروهای عراقی به ساحل شرقی اردن - همان‌گونه نیز رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۸۲ "خطوط قرمزی" را در دست داشت. لذا رژیم صهیونیستی نمی‌توانست تحمل کند، و حرکت نیروهای سوری به لبنان در جنوب خط کنونی خود را بهانه‌ای برای جنگ تلقی می‌کرد؛ به همین ترتیب رژیم صهیونیستی نمی‌توانست اقدام اردن در استقرار موشکهای ضدهوایی در طول رودخانه اردن را تحمل

کند، چرا که آزادی عمل رژیم صهیونیستی را محدود می‌کرد، و همچنین اقدام مصر در نقض الحاقیه نظامی معاهده صلح با رژیم صهیونیستی که حاوی جزئیاتی درباره شرایط غیرنظامی شدن سینا و کمیت نیروهای مصر بود، از نظر رژیم صهیونیستی بهانه‌ای برای جنگ محسوب می‌شد. عبور از این خطوط قرمز، به تعبیر شارون به طور خودکار رژیم صهیونیستی را وادار به انجام حمله پیشدستانه در هر مورد نمی‌کرد. به عبارت دقیق‌تر راهکارها بر مبنای هر مورد به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گرفت. (Ibid., 48)

جایگاه محور اصلی بازدارندگی در استراتژی بزرگ و سیاست امنیتی رژیم صهیونیستی به طور طبیعی تأثیری ژرف بر ساختار نیروی نظامی رژیم صهیونیستی داشته‌است. تأثیر بازدارندگی بر تعریف اهداف جنگی نیروی نظامی رژیم صهیونیستی، حتی از این هم مشهودتر است. در دفاع از استراتژی بازدارندگی، دو هدف اصلی جنگ برای نیروی دفاعی رژیم صهیونیستی تعیین گردید: جلوگیری از دستیابی اعراب به موفقیت‌های نظامی بویژه در زمین - حتی یک وجب - و دستیابی به پیروزی شفاف و مشهود در هرگونه رویارویی با اعراب. از نظر بسیاری از افراد، تفسیر عملی هدف دوم به معنای خاتمه جنگی بود که نیروی نظامی رژیم صهیونیستی نسبت به آنچه که در آغاز جنگ به دست آورده بود، زمینهای بیشتری در اختیار داشت. رهبران نظامی اعتقاد داشتند که این اهداف، حداقل چیزی است که برای بازداشتن اعراب از شروع اقدامات نظامی علیه رژیم صهیونیستی ضروری هستند. برای مثال، در طی جنگ رمضان، دیوید الازار رئیس ستاد ارتش رژیم صهیونیستی اهداف جنگی این رژیم علیه اعراب را به طور مختصر چنین بیان کرد: جلوگیری از دستیابی آنها به موفقیت نظامی و سیاسی؛ نابودی نیروهای دشمن؛ و پایان دادن به جنگ در یک وضعیت نظامی و سیاسی بهتر نسبت به زمانی که جنگ آغاز شد.

هیچ اختلاف عمده‌ای در رژیم صهیونیستی در خصوص منطق این سه هدف تا به حال مطرح نشده‌است. در مقابل، سایر ابعاد استراتژیک بازدارندگی رژیم صهیونیستی، طی سالها، حتی در بین محافل نسبتاً محدود تشکیلات دفاعی این رژیم موجب جنجال شده‌است. برای مثال، ابتکار ترسیم علنی "خطوط قرمز" یا "بهانه‌ای برای جنگ" مطلوبیت همکاری با یک ابرقدرت، و حتی مطلوبیت یک موضع‌گیری هسته‌ای آشکار، همه و همه در متن استراتژی بازدارندگی رژیم صهیونیستی مورد انتقاد واقع شده‌اند. اما تحقق این سه هدف جنگی که از سوی دیوید الازار در سال ۱۹۷۳ مطرح گردید، در

رژیم صهیونیستی به عنوان بنیان استراتژی متعارف کشور پذیرفته شده است (Ibid). همچنانکه پیش از این گفته شد، بازدارندگی را می‌توان براساس ماهیت تهدید (متعارف یا غیرمتعارف)، ماهیت منافع در معرض خطر (محدود یا گسترده)، و شرایط به‌کارگیری و اهداف آن (فوری و کوتاه‌مدت و مستمر و بلندمدت) تقسیم‌بندی کرد. در مورد رژیم صهیونیستی، بازدارندگی عمدتاً برای تهدیدات متعارف بوده و سیاست ابهام‌هسته‌ای در خدمت آن قرار داشته‌است. آنها همچنین از قدرت سیاسی و نظامی متعارف خود برای جلوگیری از دستیابی کشورهای منطقه به جنگ‌افزارهای غیرمتعارف استفاده کرده‌اند. علاوه بر این، از سال ۱۹۹۸ کوشیده‌اند تا برای پیشگیری از این امر، با خرید سه فروند زیردریایی دلفین از آلمان، قابلیت ضربه دوم هسته‌ای را به دست آورند. از نظر آنها، برخورداری از این قابلیت می‌تواند مانع از هوس حریفان برای حمله پیشگیرانه با جنگ‌افزارهای متعارف و امکان در امان ماندن از ضربه رژیم صهیونیستی باشد.

در مجموع، می‌توان سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی را براساس تهدیداتی که برای خود تصور می‌کند مورد مطالعه قرار داد. در حال حاضر، سه دسته تهدیدات اصلی در این خصوص مطرح است؛ تهدیدات روزمره ناشی از اقدامات چریکی و جنگ مردمی در داخل سرزمین‌های اشغالی و یا محیط همجوار همچون جنوب لبنان؛ تهدیدات ناشی از ارتشهای متعارف عربی؛ و سرانجام تهدیدات ناشی از جنگ‌افزارهای غیرمتعارف: بازدارندگی این تهدیدات را می‌توان در سه سطح کم‌شدت، جنگ متعارف و جنگ غیرمتعارف یا استراتژیک مورد بررسی قرار داد.

بازدارندگی جنگ کم‌شدت

بازدارندگی روزمره یعنی استفاده از تهدید توسل به زور، یا استفاده از قوه قهریه به منظور ترغیب حریف به خودداری از ایجاد چالش‌های جدید در وضعیت موجود محیطی که مناقشه کم‌شدت در آن وجود دارد. در اینجا، بازدارندگی جاری به اقدامات رژیم صهیونیستی از طریق سیاست انتقام‌جویی اشاره دارد، که تلاش می‌کند با این سیاست، اعراب را به خودداری از تشدید جنگی که از جنگ تمام‌عیار کمتر است، یعنی نفوذ، حوادث مرزی، و اقدامات چریکی که معمولاً مسائل "امنیت جاری" نامیده می‌شوند، متقاعد کند.

این بازدارندگی در درجه نخست برای بازداشتن مردم فلسطین از مبارزه برای آزادی

سرزمین خود به کار گرفته می‌شود. این موضوع بویژه از سال ۱۹۵۶ که فعالیتهای گروههای چریکی گسترش یافته و موجبات آشفتگی یهودیان آبادیهای جدید را فراهم نموده است، مطرح شد. منطق این سیاست، از سوی موشه دایان، قبل از عملیات سینا در سال ۱۹۵۶، چنین بیان گردید: «ما نمی‌توانیم جلو انفجار هر خط لوله آب و جلوی کندن هر درختی را بگیریم. ما نمی‌توانیم از قتل یک کارگر در باغ میوه‌اش (یا) از قتل اعضای یک خانواده در بسترهایشان جلوگیری کنیم. اما می‌توانیم برای خون خودمان یک خون‌بهای سنگین تعیین کنیم که آن قدر بالا باشد که جامعه عرب، ارتش عرب یا دولت عرب، توان پرداخت آن را در خود نبیند. ما می‌توانیم کاری کنیم که روستاهای عرب‌نشین با گروههای مهاجمی که از میان آنها عبور می‌کنند، مخالفت نمایند، نه این که کاری کنیم که به این گروهها کمک کنند. ما می‌توانیم کاری کنیم که فرماندهان نظامی عرب، به جای آن که به شکست در نبرد با یگانهای ما تن در دهند، ترجیح دهند که به تعهدات خود در برقراری نظم در مرزها دقیقاً عمل کنند.» (Bar-Joseph, 1998, 152)

اگرچه منطق استفاده از این ابزار کاملاً شفاف است، اما استفاده صرف از عبارت بازدارندگی جاری با دو مشکل مفهومی روبه‌رو است. یکی از این دو مشکل، معضل تعریف مرزهای مناقشه کم‌شدت است. براساس معیارهایی که مطرح است، مشکل فوق عمدتاً مربوط به مرز غیرشفاف عملیات جنگی مصریها در طول کانال سوئز پس از جنگ ۱۹۶۷ است که طی آن بازدارندگی استراتژیک رژیم صهیونیستی به چالش کشیده شد. یکی از این چالشها، بمباران مواضع رژیم صهیونیستی در طول جبهه سوئز از سوی مصر در سپتامبر - اکتبر ۱۹۶۷ و غرق کردن ناوشکن رژیم صهیونیستی بود. چالش دیگر، بمباران گسترده در سپتامبر ۱۹۶۸ و حملات چریکی به خطوط نیروهای نظامی رژیم صهیونیستی، و چالش سوم بیانیه رسمی مصر در ماه مارس ۱۹۶۹ درخصوص شروع جنگ فرسایشی است. مشکل دوم، نحوه تفکیک اهداف بازدارنده از اهداف دیپلماسی قهرآمیز در فضای مناقشه کم‌شدت و به عبارت دیگر «تلاش برای ترغیب رقیب به متوقف کردن یا بی‌اثر کردن اقدامی که قبلاً وی به آن مبادرت کرده است»، می‌باشد. بعضی از محققان از استراتژی بازدارندگی جاری رژیم صهیونیستی نمی‌توانند این ابهام مفهومی را برطرف کنند. برای مثال، جاناناتان شیمشونی با استفاده از عبارات شلینگ درباره "بازدارندگی فعال" به تشریح سیاستهای انتقام‌جویی رژیم صهیونیستی پرداخته و آن را ابزاری برای بازداشتن ادامه عملیاتهای ابتدایی و سیاسی به منظور متوقف کردن

چالش‌های جاری تعریف کرده است. محققان دیگر دقیق‌تر هستند. بنی‌مورس متوجه شد که مبلغان سیاست تلافی‌جویی رژیم صهیونیستی قبل از سال ۱۹۵۶ اعتقاد داشتند که بدون این سیاست، نفوذ کردن تبدیل به یک مسئله غامض‌تر خواهد شد. در حالی که بلچمن به این نتیجه رسید که سیاست تلافی‌جویانه رژیم صهیونیستی، ابزاری برای تلافی بوده و به طور کلی مانع از تکرار اقدامات تحریک‌آمیز بوده است. (Ibid., 153)

از سال‌های دهه ۱۹۸۰ به بعد که با خروج نیروهای فلسطینی از لبنان، مشکل جنگ چریکی خاتمه یافت، عملیات مقاومت در جنوب لبنان از سوی حزب‌الله به چالش اصلی برای رژیم صهیونیستی تبدیل شد و در اواخر این دهه انتفاضه ملت فلسطین شعله‌ور گردید و مسئله تهدیدات روزمره به چالش اساسی برای موجودیت رژیم صهیونیستی تبدیل شد.

بازدارندگی جنگ متعارف

هدف از این بازدارندگی متقاعد کردن حریف به اجتناب از هر نوع تهدید گسترده علیه طرف مقابل و بیشتر به شکل جنگ سراسری متعارف است. در اینجا بایستی حریف متقاعد شود که مزایای این تهدیدات، خطرات و هزینه‌های برآورد شده را توجیه نمی‌کند. در شرایط متعارف محدود، تحقق این هدف عمدتاً بستگی به جلوگیری از تحقق اهداف حمله‌کننده در میدان نبرد با استفاده از نیروهای متعارف دارد. در فضای مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی، بازدارندگی متقارن رژیم صهیونیستی حداقل تا اواسط دهه ۱۹۶۰، نتوانست موفقیتی کسب کند.

هدف اصلی رژیم صهیونیستی از بازدارندگی متعارف این بوده است که مانع از اقدام نظامی دولتهای عرب شود؛ چرا که این اقدام می‌توانست موجودیت رژیم صهیونیستی را به مخاطره اندازد. بزرگترین خطر، آن‌گونه که از اوایل دهه ۱۹۵۰ تعریف شده، بدترین سناریو و موسوم به "جنگ تمام‌عیار" است، که در شکل کلاسیک خود احتمال حمله غافلگیرانه ... از سوی ارتش‌های دولتهای عرب - در دو جبهه زمینی (غربی و شرقی) و در جبهه دریایی (دریای مدیترانه و دریای سرخ - خلیج عیلات) و از طریق اقدامات هوایی متمرکز علیه اهداف استراتژیک را دربرمی‌گیرد. هدف اصلی این بازدارندگی جلوگیری از دستیابی رقبای منطقه‌ای به توان آغاز جنگ یا وارد کردن خسارات غیرقابل قبول به رژیم صهیونیستی بوده است تا حریف متقاعد شود از توانمندی‌هایی که قبلاً به دست آورده است، استفاده نکند. در اینجا قدرت متعارف بایستی حریف را نسبت به هزینه

نهایی عبور از خطوط قرمز ترسیم شده، آگاه سازد. قدرت بازدارندگی رژیم صهیونیستی در سطح متعارف به سبب قدرت کشورهای منطقه در خریدهای نظامی و مجموعه نیروهای نظامی آنها با شکست روبه‌رو شده‌است.

مشکل رژیم صهیونیستی در این مورد آن است که از منابع لازم قدرت برای ایجاد بازدارندگی متعارف برخوردار نیست. در سطح متعارف، مجموعه کشورهای منطقه توانسته‌اند قدرت نظامی گسترده‌ای را تدارک ببینند و این موضوع رژیم صهیونیستی را تا دهه ۱۹۶۰ وارد رقابتی نمود که امکان تداوم و پیروزی در آن برای بلندمدت وجود نداشت و همچنین در جهت خنثی نمودن قدرت نظامی کشورهای مسلمان، کوشید تا با آغاز جنگهای پیشگیرانه، به موفقیت دست یابد. اما مقامات تل‌آویو پس از مدتی فهمیدند که به سبب محدودیتهای گسترده در منابع، امکان تداوم چنین وضعیتی وجود ندارد.

بازدارندگی استراتژیک

در اینجا منظور از بازدارندگی در سطح استراتژیک، به‌کارگیری قدرت هسته‌ای برای جلوگیری از تهدیدات متعارف و یا غیرمتعارف است. این بازدارندگی هم در خدمت جلوگیری از بروز جنگهای سراسری متعارف و هم تضمین تداوم و بقای رژیم صهیونیستی در بلندمدت است. بار- ژوزف این سطح از بازدارندگی را "فزاینده" نام نهاده‌است. از نظر او، بازدارندگی در این سطح، سیاست بلندمدتی است که هدف آن، قبولاندن این مسئله به طرفهای عربی است که پایان دادن به مناقشه از طریق نابودی رژیم صهیونیستی یا غیرممکن است و یا هزینه‌ها و خطراتش آن چنان زیاد است که از مزایای موردنظر هم فراتر می‌رود. "هرکابی" معتقد است که مناقشه اعراب- رژیم صهیونیستی از این جهت منحصر به فرد است که اعراب از تفکیک هدف نابودی رژیم صهیونیستی از سایر اهداف سیاسی خود اجتناب می‌کنند. به گفته بن‌گوریون، تا زمانی که اعراب تصور کنند که آنها حق انتخاب جنگ نهایی را دارند، می‌توانند چنان ضربه‌ای به رژیم صهیونیستی وارد کنند که این معضل برای همیشه حل شود، در آن صورت، احتمال اینکه هزینه مربوط به صلح با رژیم صهیونیستی را پردازند، بسیار ضعیف است. در نتیجه، اساسی‌ترین شرط تحقق صلح بین رژیم صهیونیستی و اعراب، ایجاد شرایطی است که رؤیای نابودی این رژیم در اذهان همسایگان آن از بین برود.

بازدارندگی فزاینده به تأثیر کلی نمایش قدرت رژیم صهیونیستی، به شکل پیروزی

نظامی، قابلیت‌های هسته‌ای و متعارف، و عزم راسخ برای استفاده از همه روشها و ابزارها برای تضمین موجودیت آینده‌اش اطلاق می‌گردد، و با گونه‌های دیگر بازدارندگی همخوانی دارد. از نظر رابین: «هرچقدر زمان بیشتری سپری شود بدون آنکه جنگی صورت گیرد، برای رژیم صهیونیستی بهتر است. هرچقدر رژیم صهیونیستی بتواند ائتلاف رهبران عرب را از تصمیم به جنگ باز دارد، چشم‌انداز صلح بهتر است. اساساً پیش شرط صلح این است که طرف دیگر بداند نمی‌تواند چیزی بیش از آنچه که در مذاکرات به دست می‌آورد، از طریق استفاده از خشونت علیه رژیم صهیونیستی به دست آورد.» (Ibid., 157)

بنابراین بازدارندگی در این سطح، یک استراتژی بلندمدت است که می‌خواهد مسلمانان را متقاعد سازد که پایان دادن به مناقشه با استفاده از ابزارهای نظامی همچنان غیرممکن، و در بلندمدت خطرناک خواهد بود. در واقع، رژیم صهیونیستی بر آن است تا با استفاده از سطوح مختلف بازدارندگی، دولتهای مسلمان را به عدم توانایی در شکست رژیم صهیونیستی متقاعد، و آنان را مجبور به سازش کند و به این ذهنیت در بین آنها تداوم بخشد که عامل هسته‌ای رژیم صهیونیستی آنچنان تعیین‌کننده است که بایستی از شیوه‌های مختلف فشار بر رژیم صهیونیستی چشم‌پوشند و در نتیجه، موجودیت آن را به رسمیت شناسند و ماهیت اشغالگر، نامشروع و غیربومی خود را به ماهیت رسمی، قانونی و در تعامل با دولتهای منطقه تبدیل نمایند. برای این منظور، یکی از مقامات بلندپایه رژیم صهیونیستی معتقد است که «نیروی بازدارنده رژیم صهیونیستی به قدری پرحجم خواهد بود که دیگران حتی در اندیشه تهاجم به رژیم صهیونیستی هم نباشند؛ در نتیجه خواهیم توانست صلح را بر همسایگان تحمیل کنیم.» (سنیه، ۱۳۸۱، ۲۰)

کارآمدی بازدارندگی در رژیم صهیونیستی

در بخش پیشین، براساس سه سطح بازدارندگی که در بحث نظری در این مقاله ارائه شد، به سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی پرداختیم. در اینجا کارآمدی این مفهوم در سطوح مذکور، مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

مبارزه مردمی و جنگ کم‌شدت: تغییر شیوه‌ها و استمرار تاریخی

سابقه اقدامات کم‌شدت و چاره‌اندیشی برای مقابله با آنها از زمان اشغال فلسطین تاکنون در جریان بوده‌است. در حقیقت، مبارزاتی که از زمان عزالدین قسام در فلسطین

شکل گرفت، به اشکال مختلف تاکنون ادامه داشته و گاه به شکل عملیات چریکی، به شکل مقاومت اسلامی و زمانی در قالب انتفاضه مردم مسلمان در سرزمین فلسطین و سنگ‌پرانی کودکان آنها به صهیونیستها ظهور کرده‌است.

اقدامات چریکی فلسطینیان با زنده نگهداشتن آرمان فلسطین توانست مانع از فراموشی آن شود و هرچند حمله رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان به عملیات نظامی گروههای فلسطینی پایان داد، اما این گروهها نبود نشدند و پس از توافقات ابتدای دهه ۱۹۹۰ وارد سرزمینهای اشغالی گردیده و در تداوم مبارزات انتفاضه به کمک سایر گروهها آمدند و همچنین اگرچه با حمله به جنوب لبنان، عملیات چریکی گروههای فلسطین خاتمه یافت، اما مقاومت اسلامی و عملیات نیروهای حزب‌الله ضمن وارد آوردن تلفات قابل توجه به نیروهای اشغالگر، شهرهای منطقه شمالی را نیز ناامن ساخت. به طوری که از نظر روانی یک شکست مهم برای رژیم صهیونیستی و یک پیروزی قابل توجه برای ملت‌های مسلمان، آن هم از سوی گروههایی که بیشتر متکی به پشتوانه مردمی و باورهای دینی بودند، حاصل شد و این پیروزی که بدون هیچ مابه‌ازای سیاسی و نظامی برای رژیم صهیونیستی به دست آمد، برای صهیونیست‌ها شکستی بسیار گران بود.

حزب‌الله با بهره‌گیری از حمایت‌های افکار عمومی جهانیان در دفاع از خویش، و اقدامات آنها به عنوان یک نهضت آزادی‌بخش، و حملات فرسایشی و مداوم و تهدید مناطق مسکونی شمال رژیم صهیونیستی به عنوان اهرم فشاری مناسب توانست سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی در این سطح را با شکست مواجه سازد (شعرباف، ۲۵). در تحلیل ناکارآمدی این سیاست، می‌توان گمانه اساسی بازدارندگی یعنی عقلانیت ابزاری را مورد توجه قرار داد. در واقع، اعتماد بیش از اندازه بر محاسبه صرف تصمیم‌گیرندگان دوطرف، بدون در نظر گرفتن ارزشهای مورد منازعه و به خطر افتاده (به تعبیر هالستی) امری خطاست. گاه برای برخی بازیگران، از دست دادن سرزمین در قبال جلوگیری از افزایش تلفات انسانی و خسارات گسترده مالی قابل تحمل‌تر است و گاه برای یک بازیگر دیگر، نه تنها موضوع اشغال سرزمین اهمیت حیاتی می‌یابد، بلکه به دلیل حیثیتی شدن موضوع و به خطر افتادن ارزشهای حیاتی (از منظر آن بازیگر) حاضر است دست به اقدامات تهورآمیز و کاملاً غیرقابل پیش‌بینی بزند. (همان، ۱۳۸۱، ۲۷) در عمل نیروهای مقاومت اسلامی در جنوب لبنان توانستند اهداف خود را در آزادی

سرزمین اشغال شده با ضربات پی‌درپی به رژیم صهیونیستی دنبال کنند. اما قدرت نظامی رژیم صهیونیستی اگرچه برای ضربه به نیروهای حزب‌الله، بمباران مناطق مسکونی و آواره نمودن مردم و ضربه به تأسیسات زیربنایی لبنان به‌کار رفت، اما محدودیت‌هایی که افکار عمومی بین‌المللی ایجاد می‌کرد و نیز فشار افکار عمومی رژیم صهیونیستی، حکومت را مجبور به پذیرش شکست نمود. در واقع، بازدارندگی در این سطح نتوانست به صورت ابزاری کارآمد عمل نماید.

فلدمن از مرکز مطالعات استراتژیک یافا در رژیم صهیونیستی، در این خصوص به یک مشکل اساسی برای تل‌آویو اشاره می‌کند و آن عدم حمایت مردم رژیم صهیونیستی از اقدامات ارتش در جنوب لبنان و برعکس آن، حمایت مردم لبنان از حزب‌الله است که سرانجام ارتش رژیم صهیونیستی را وادار به خروج از جنوب لبنان ساخت. او همچنان عزیمت رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان را با خروج آخرین هلی‌کوپتر امریکایی از بام سفارت این کشور در ویتنام جنوبی (سایگون) مقایسه کرده است. اگرچه او "ضعف رژیم صهیونیستی در جلوگیری از عملیات کم‌شدت و مقابله با جنبش‌های مردمی"، را به عنوان "فرسایش عمده قدرت بازدارنده آن" قلمداد نمی‌کند، اما آن را به عنوان عاملی برای خدشه‌دار شدن این قدرت مطرح می‌سازد (Feldman, 2000, 2-3). او معتقد است که «موازنه بازدارندگی رژیم صهیونیستی در برابر حزب‌الله پیچیده خواهد ماند، و برخلاف تأثیر منفی تصویری که عقب‌نشینی ارتش رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان به دنبال داشت، خروج ارتش این رژیم، انگیزه حزب‌الله را برای تداوم اقدامات خود کاهش خواهد داد.» (Ibid., 5)

جنگ متعارف: سه دهه بازدارندگی با یک مورد استثناء

تا دهه ۱۹۷۰ رژیم صهیونیستی با تکیه بر قدرت نظامی خود نتوانست مسلمانان را از ابتکار متعارف بازدارد و ضمن هزینه‌بر شدن چنین موضوعی، به سبب ناتوانی از تداوم رقابت نظامی در سطح متعارف و خطر آغاز جنگ، هر بار به عملیات نظامی تجاوزکارانه روی آورد. در واقع، اگرچه قدرت نظامی متعارف رژیم صهیونیستی توانست مانع شکست نظامی و تهدید موجودیت و بقای خود شود، اما نتوانست به عنوان یک عنصر بازدارنده عمل کند.

دان ساجیر ضمن تأیید شکست رژیم صهیونیستی در بازدارندگی متعارف معتقد است که «دو نوع فشار شدید بر نیروی متعارف رژیم صهیونیستی و توسعه آن وجود

دارد که عبارت‌اند از فشار بودجه و منابع انسانی محدود.» الحمیدی نیز به این نکته اشاره می‌کند که رژیم صهیونیستی از نیروی نظامی استفاده می‌کند تا بازدارندگی ایجاد کند و این موجب شده‌است تا بازدارندگی نتواند محقق شود و بازدارندگی متعارف آن در عمل با شکست روبه‌رو شود (الحمیدی، ۱۳۸۱، ۱۵۰). تنها پس از به‌کارگیری سیاست ابهام هسته‌ای بود که چنین وضعیتی محقق گشت و بسیاری معتقدند که دلیل اصلی برای روی آوردن کشورهای مصر، اردن و سازمان آزادی‌بخش فلسطین به شناسایی رژیم صهیونیستی، صرفاً در پرتو سیاست ابهام هسته‌ای امکان‌پذیر شده‌است. تل‌آویو برای جلوگیری از به‌هم خوردن وضعیت انحصار هسته‌ای خود در منطقه به اقداماتی نظامی چون "ضربه پیشگیرانه" به عراق (۱۹۸۲) و تلاش برای دستیابی به قابلیت "ضربه دوم هسته‌ای" دست زده‌است. اگرچه، بسیاری از تحلیلگران، حملات موشکی عراق به رژیم صهیونیستی در جریان بحران کویت (۱۹۹۱) را به عنوان ناکارآمدی سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی (چه در سطح متعارف و چه در سطح سلاح‌های هسته‌ای) دانسته‌اند، اما برخی به درک صدام از فشارهای امریکا بر رژیم صهیونیستی برای عدم پاسخ به سبب جلوگیری از فراگیر شدن جنگ اشاره می‌کنند.

از نظر آوی اشلیم، تهدید حکومت عراق به "سوزاندن نیمی از رژیم صهیونیستی" و توزیع ماسک‌های ضدگاز شیمیایی، خدشه‌ای اساسی به توان بازدارندگی رژیم صهیونیستی در ذهن عراقی‌ها بود. نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی تهدید کرد که هر حمله‌ای به رژیم صهیونیستی با واکنش متقابل مواجه خواهد شد (اشلیم، ۱۳۷۵، ۹۴). اما پس از حمله امریکا به عراق، در ۱۸ ژانویه ۱۹۹۱، هشت فروند موشک اسکاد به تل‌آویو و حیفا پرتاب شد و تعداد آنها تا مرز ۴۰ فروند رسید. اگرچه خسارات موشک‌ها کم بود، اما تأثیر روانی این حمله در رژیم صهیونیستی و جهان عرب بسیار ژرف و گسترده بود. در اینجا تحت فشار امریکا، پاسخ به عراق را مسکوت، و آن را به ارتش امریکا واگذاشتند. البته رژیم صهیونیستی برای جلوگیری از مجهز شدن موشک‌های اسکاد به کلاهک‌های شیمیایی به استراتژی تهدید مبهم یعنی اشاره نسبتاً پوشیده به "بمب موجود در انبار" متوسل شد. برخی گزارش‌ها حکایت از آن دارد که رژیم صهیونیستی هفته‌ها در حال آماده‌باش هسته‌ای بود (همان، ۱۰۷). در واقع، توانایی رژیم صهیونیستی در بازدارندگی ناکام ماند. از نظر اشلیم به نظر می‌رسد که تهدیدهای تقریباً سرپوشیده در استفاده از جنگ‌افزارهای هسته‌ای توانست مانع از استفاده صدام از سلاح شیمیایی شود. (همان، ۱۱۱)

تضمین بقا: شناسایی محدود و ناتوانی از کسب شناسایی گسترده

اگر بتوان پایین‌ترین هدف عملیاتی رژیم صهیونیستی را در سیاست بازدارندگی خود، جلوگیری از تهدیدات روزمره و حد میانی آن را جلوگیری از تهدیدات ارتشهای متعارف کشورهای مسلمان دانست، باید بالاترین سطح این سیاست را جلوگیری از تهدید هسته‌ای و غیرمتعارف دانست. اما بازدارندگی برای تل‌آویو در همه سطوح مذکور به دنبال یک هدف اساسی است که فراتر از جنبه‌های عملیاتی، نظامی و حتی استراتژیک به مفهوم تضمین بقای آن قرار می‌گیرد. این هدف چیزی نیست جز قبولاندن این مسئله به کشورها و ملت‌های مسلمان که موجودیتی به نام رژیم صهیونیستی را باید بپذیرند و هیچ راهی جز همزیستی مسالمت‌آمیز با آن وجود ندارد؛ چرا که دارای قدرتی نظامی (اعم از متعارف و هسته‌ای) است که در افتادن با آن صرفاً هزینه‌هایی را بدون هیچ نتیجه‌ای تحمیل خواهد کرد.

با وجود اینکه برخی کشورهای مسلمان چون مصر و اردن طی قراردادهایی جداگانه بر چنین موضوعی صحنه نهاده‌اند، و برخی دیگر از کشورها این امر را منوط به خروج رژیم صهیونیستی از سرزمینهای اشغالی پس ۱۹۶۷ و تشکیل دولت مستقل فلسطینی کرده‌اند، و مقامات تل‌آویو حاضر نیستند به چنین شرطی گردن نهند، اما واقعیت‌های موجود در منطقه از آن حکایت دارد که قدرت نظامی رژیم صهیونیستی تاکنون موفقیت‌اندرکی، آن هم در سطح حکومتها داشته و بعید است که همه حکومتها و ملت‌های مسلمان بسادگی حاضر به پذیرش وضع موجود مورد نظر رژیم صهیونیستی باشند. از این رو، این هدف از بازدارندگی نظامی امری نیست که محقق شده باشد، و بخش‌هایی از جامعه رژیم صهیونیستی راه‌حل آن را عمدتاً در اقدامات دیپلماتیک جستجو می‌کنند.

نتیجه‌گیری

بازدارندگی با وجود برخی ایرادات نظری وارد بر آن، توانسته است به عنوان یک اصل مهم در دکترینهای نظامی - استراتژیک کشورها بویژه در سطح سلاح‌های هسته‌ای از کارآمدی مثبتی برخوردار باشد. این اصل از ابتدای اشغال فلسطین جایگاهی محوری در دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی داشته و در واقع، نخستین اصل آن بوده است. به این معنا که رژیم صهیونیستی کوشیده است تا از آنچنان قدرت نظامی برخوردار باشد که هیچ حریفی جرأت حمله به آن را پیدا نکند. این اصل بویژه در سه سطح برای جلوگیری از

منازعات کم‌شدت، جنگهای متعارف و جنگهای غیرمتعارف به کار گرفته شده‌است. این استراتژی در سطح نخست نتوانسته است دستاوردی داشته باشد. در واقع، اقدامات چریکی و آزادیبخش، مبارزات مردمی و انتفاضه ملت فلسطین در تداوم یکدیگر جریان داشته، و قدرت بازدارندگی رژیم صهیونیستی توفیقی در جلوگیری از وارد آوردن ضربه بر اشغالگران نداشته است. در سطح جنگهای متعارف، قدرت نظامی متعارف رژیم صهیونیستی نتوانسته است تا دهه ۱۹۷۰ جلوی این جنگها را بگیرد، اما از زمانی که رژیم صهیونیستی به سلاح هسته‌ای دست یافت توانست مانع اقدامات نظامی متعارف شود. اگرچه حملات موشکی عراق در سال ۱۹۹۱ ناقض این سطح از بازدارندگی شدند. در سطح استراتژیک نیز تا آنجا که به جلوگیری از حمله با جنگ‌افزارهای شیمیایی برمی‌گردد، بسیاری معتقدند که در سال ۱۹۹۱ تهدیدات رژیم صهیونیستی به پاسخ هسته‌ای، مانع از به کارگیری کلاهکهای شیمیایی از سوی عراق گردید.

اگر هدف رژیم صهیونیستی از بازدارندگی در حداقل آن، جلوگیری از تهدیدات روزمره و نیز جنگهای متعارف باشد، حداکثر آن به جلوگیری از دستیابی به جنگ‌افزارهای غیرمتعارف و سرانجام تضمین بقای آن به عنوان یک دولت دارای شناسایی در منطقه برمی‌گردد. به نظر می‌رسد که قدرت بازدارندگی با وجود برخی موفقیتها در مورد تضمین بقا، نتوانسته است به این وضعیت در منطقه حالت رسمی، پذیرفته شده و بومی بدهد. کشورهای عرب این امر را موکول به عقب‌نشینی از سرزمینهای اشغالی پس از ۱۹۶۷ و استقلال دولت فلسطین نموده‌اند. البته حتی در این صورت نیز پذیرش موجودیت رژیم صهیونیستی، برای ملت‌های مسلمان منطقه کار آسانی نخواهد بود.

منابع فارسی

- ۱- ابوجهاد، محمد، بی‌تا، "استراتژی سیاسی و امنیتی اسرائیل"، *ماهنامه دیدگاهها و تحلیلهای*، شماره ۹۲.
- ۲- الحمیدی، حمیدی قنص، (۱۳۸۱)، *جایگاه تسلیحات هسته‌ای در تفکر استراتژیک اسرائیل*، ترجمه اسماعیل اقبال، تهران، انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- ۳- "اسرائیل: زمینه‌سازی برای حمله به ایران"، *ماهنامه صفحه اول*، سال یازدهم، شماره ۶۰، صص ۲۹-۲۸، به نقل از البیان، ۱۶ مارس ۲۰۰۲.
- ۴- اشلیم، آوی، (۱۳۷۵)، "اسرائیل و جنگ" در *دیدگاههای بین‌المللی در باره جنگ خلیج فارس*، ویراسته الکس دنچف و دن کوهن، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۵- افتخاری، اصغر، (۱۳۸۱)، "امنیت لویاتانی"، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۴.
- ۶- اینبار، افرایم، (۱۳۷۸)، "خطوط برجسته تفکر استراتژیک نوین اسرائیل"، ترجمه میرسعید مهاجرانی، *فصلنامه سیاست دفاعی*، شماره ۱۸.
- ۷- بارلتا، مایکل و الینگتن، کریستینا، (۱۳۷۹)، "بازنگری وضعیت اتمی اسرائیل"، ترجمه داوود سوری، *ماهنامه پژوهش‌یار*، شماره ۱۰.
- ۸- بیلینس، جان و دیگران، (۱۳۸۲)، *استراتژی در جهان معاصر: مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک*، ترجمه کابک خبیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۹- حسینی، سیدجمال‌بی‌تا، "گزینه‌های امنیتی رژیم اشغالگرقدس"، *ماهنامه نگاه*، شماره ۱۸.
- ۱۰- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت، (۱۳۷۵)، "بازدارندگی هسته‌ای و کنترل تسلیحات"، *نظریه‌های روابط بین‌الملل* (جلد دوم)، ترجمه وحید بزرگی، تهران، ماجد.
- ۱۱- دیاب، محمدزهیر، (۱۳۸۰)، *رژیم صهیونیستی: نیروهای مسلح*، ترجمه عبدالکریم جادری، تهران، دوره عالی جنگ سپاه.
- ۱۲- سنیه، افرایم، (۱۳۸۱)، *اسرائیل پس از ۲۰۰۰*، ترجمه عبدالکریم جادری، تهران، دوره عالی جنگ سپاه.
- ۱۳- سیف‌زاده، حسین، (۱۳۷۶)، *نظریه پردازی در روابط بین‌الملل*، تهران، سمت.
- ۱۴- شعرباف، جواد، (۱۳۸۰)، "بازدارندگی اسرائیل و استراتژی حزب‌الله"، *فصلنامه فلسطین*، سال دوم، شماره سوم.
- ۱۵- عبدالهی، اسماعیل، (۱۳۸۲)، *برآورد استراتژیک اسرائیل*، تهران، مؤسسه مطالعات تهران.

- ۱۶- فرهادی نیا، حمید، بی تا، "استراتژی بازدارندگی اسرائیل"، *ماهنامه نگاه*، شماره ۴.
- ۱۷- کرمی، جهانگیر، (۱۳۷۹)، "جنگ آینده در دکترین نظامی رژیم صهیونیستی"، *فصلنامه سیاست دفاعی*، شماره ۳۳-۳۲.
- ۱۸- کوهن، الیوت و دیگران، (۱۳۸۰)، "تحول در امور امنیتی اسرائیل"، ترجمه اکبر مهدی‌زاده، *ماهنامه نگاه*، شماره ۱۸.
- ۱۹- گارن هام، دیوید، (۱۳۷۹)، *ضرورت‌های بازدارندگی*، ترجمه سعید کافی، تهران، دوره عالی جنگ.
- ۲۰- لطفیان، سعیده، (۱۳۷۸)، "سیاست امنیت ملی اسرائیل"، *فصلنامه خاورمیانه*، شماره ۱۷.
- ۲۱- محمدی‌فر، عادل، بی تا، "بزرگ‌نمایی تلاشها: ایران هسته‌ای در ارزیابی صهیونیستها"، *روزنامه شرق*، ۲۳ شهریور ۱۳۸۲. "گزارش یک حمله انجام نشده".
- ۲۲- هلر، مارک، (۱۳۷۹)، *تداوم و تغییر در سیاست امنیت اسرائیل*، ترجمه حیدرعلی بلوچی، تهران، اندیشه ناب.

المأخذ العربيه

- ۲۳- "السلام تحت مظلة السلاح النوى"، مركز الشرق العربى للدراسات الحضارية و الاستراتيجية، ۲۰۰۳/۳/۲۴.

English References

- 24- Bar - Joseph, Uri, (1998), "Variations on Theme : The Conceptualization of Deterrence in Israel Strategic Thinking", *Security Studies*, Vol.7, No.3.
- 25- Feldman, Shai, (2000), "Israel's Deterent Power After Its Withdrawal From Lebanon", *Strategic Assessment* Vol.3, No.1. www.JCSS.Tel Aviv University.
- 26- Inbar, Efraim, (1998), "Israel National Security, 1973-96", *Annals*, No.555.
- 27- Inbar, Efraim, (1993-4), "Israel's Deterrence Strategy", *Security Studies*.
- 28- Levite, Ariel, (1990), *Offense and Defense in Israeli Military Doctrine*, Oxford, Westview Press.
- 29- Lieberman, Elli, (1995), *Deterrence Theory : Success or Failure in Arab-Israeli War*, McNair Paper 45, Inss.
- 30- Meron, Gil, (1999), "Israel's National Security and the Myth of Exceptionalism", *Political Science Quarterly*, Vol.114, No.3.